

## چند نکته دربارهٔ کلیم کاشانی<sup>۱</sup>

♦ دکتر سید محمد یونس جعفری

هروقت صحبت از روابط ایران و هند در میان می‌آید، نویسندگان معمولاً دو بیت زیر کلیم کاشانی را پشت سرهم می‌نویسند:

ز شوق هند زآنسان چشم حسرت بر قفا دارم

که رو هم گر به راه آرم نمی‌بینم مقابل را

اسیر هندی و زین رفتن بی‌جا پشیمانم

کجا خواهد رساندن پرفشانی مرغ بسمل را<sup>۲</sup>

در حالی که ابیات دیگر نیز هم در دیوانش پیدا می‌شود که این ملک الشعرا دربار شاهجهان شاه در وصف این کشور پهناور سروده است و اینها عبارتند از:

ز هند دیده بد دور عشرتستان است	دل شکفته و طبع گشاده ارزان است
سواد اعظم اقلیم عافیت هند است	سراب اینجا سیراب آب حیوان است
چرا نگویم دارالامان حادثه‌اش	که هند کشتی نوح و زمان توفان است
به عزم هند کمر همچو نیشکر بندد	به هر کجا که یکی تلخکام حرمان است
سر بریده ز سودای هند خالی نیست	بلی، در اینجا سر کامیاب، سامان است

۱. اساس این مقاله روی نسخهٔ چاپی دیوان کلیم کاشانی نهاده شده است که آن را آقای حسین پرتو بیضایی تصحیح نموده روی آن مقدمه مفصلی نوشته‌اند، و آقای سید محسن آثارجوی بازخوانی و ویرایش نمودند. دیوان نامبرده را انتشارات سنایی اولین مرتبه در سال ۱۳۸۷ در تهران به چاپ رسانید. ♦ استاد پیشین دانشکدهٔ ذاکر حسین دهلی کالج، دهلی، و درگذشته شهریورماه ۱۳۹۵/ اوت ۲۰۱۶م.

۲. همان، ص ۷، شماره غزل ۱۰، ابیات دوم و چهارم.

ز هند می‌رسد اطفال آرزو به مراد به جسم مادر خاک این سواد پستان است  
 ز رمزفهمی خوبان او چه شرح دهم که مرغ گلشن هندوستان زباندان است<sup>۱</sup>  
 کلیم کاشانی/همدانی (متوفی ۱۰۶۱ هـ) نه تنها سخنور سرودسرا و چکامه‌گو بود  
 بلکه بعضی واقعات مهم عصر شاهجهان شاه را نیز به رشته نظم کشیده. به عنوان مثال  
 رباعی زیر را در نظر داشته باشید:

بر پیل سپیدت که میناد گزند شد بخت بلند هر که او دیده فکند  
 چون شاهجهان برآن برآید گویی خورشید شد از سپیدهٔ صبح بلند<sup>۲</sup>

در رباعی فوق «پیل سپید» قابل توجه است. اگرچه در فیل‌خانهٔ اکبرشاه پدربزرگ  
 شاهجهان شاه تقریباً شش‌هزار زنجیر فیل در فیل‌خانهٔ سرکار خاصه بود، و همچنین  
 فیل‌خانهٔ پدرش جهانگیرشاه به همین اندازه فیل داشت ولی فیل‌خانه‌های هردو فرمانروا  
 فاقد فیل سفید رنگ بودند. در همین اوان کارپردازان تاجر بزرگی به نام خواجه نظام که  
 در بندر سورت (Surath) اقامت داشت در پیگو (ناحیه‌ای در شرق هند) فیل بچه‌ای از  
 نوع چاوه پیدا کردند و متوجه شدند وقتی که رشد کرد، فیل سفیدرنگ خواهد درآمد.  
 بنا براین آن را خریده در اختیار سید دلیرخان گذاشتند که یکی از جاگیرداران (ملاکان)  
 عصر جهانگیرشاه به شمار می‌رفت و با تاجر نامبرده آشنایی داشت. سید دلیرخان تا  
 مدت دوازده سال فیل مذکور را تحت نظارت خود تربیت کرد و در این اثنا فیل مزبور  
 کاملاً سفیدرنگ درآمد که آن را وی به دربار شاهجهان شاه فرستاد. فیل مذکور  
 به دوازدهم ماه شهریور سال ۱۰۳۸ به نظر شاهجهان شاه درآمد و اسمش Gajpati یعنی  
 سر (پتی) فیلان (گج‌ها) گذاشته شد. کلیم بدان مناسبت رباعی فوق را سرود<sup>۳</sup>.

اینک رباعی دیگر:

این مژدهٔ فتح از پی هم زیبا بود این کیف دوبالا چه نشاط‌افزا بود

۱. ابیات فوق از تشبیب قصیده‌ای انتخاب شده که کلیم تحت عنوان «در وصف کشور هندوستان و  
 مدح شاهجهان» سروده و در صفحه شماره ۳۷۲ همان نسخهٔ چاپی قید شده است.

۲. همان. ص ۵۷۷، شمارهٔ رباعی ۵۸.

۳. پادشاهنامه محمد امین قزوینی، نسخهٔ خطی بخش تاریخ دانشگاه اسلامی علیگره، شماره برگ ۳۳۹.

از رفتن دریا سر پیرا هم رفت گویا سر او حباب این دریا بود<sup>۱</sup>

پیراخان (افغان) مخاطب به خان جهان یکی از امرای عصر جهانگیرشاه بود. چون جهانگیرشاه رخت از این جهان بریست و پسرش میرزا خرم (متولد ۲۹ ربیع الاول ۱۰۰۰ ق) ملقب به شاهجهان در دارالسلطنه آگره بر تخت سلطنت جلوس کرد. وقتی که خبر رحلت پدرش به او رسید او در ناحیه‌ای به نام جنیر (Joner) بود و عازم بود که خود را به آگره برساند، خان جهان خواست از این موقعیت استفاده کند. ولی چون می‌دانست شاهجهان شاه از لحاظ سوق الجیشی از وی قدرتمندتر است بنابراین از نظام‌الملک (یکی از امیرنشینان جنوب هند) کمک خواست و به وی تعهد نمود که منطقه بالاکات (Bala Ghat) که در آن عهد جزو خاک مملکت تیموریان ببری هند محسوب می‌شد را در اختیارش بگذارد. ولی پس از مدتی متوهم شد که مبادا نظام‌الملک او را مقید نموده به سرداران لشکر شاهجهان شاه تسلیم نماید. لذا تصمیم گرفت از راه محلی به نام مالوه خود را به منطقه پنجاب رساند تا از سرداران اقوام و قبایل خویش کمک گرفته علیه شاهجهان شاه شورش و طغیان نماید. پس از آن وی کوچکترین پسر خود به نام عزیز و سکندر و بهلول را به شهر کالی رسانید. در این حین دریاخان که وی را شاهجهان شاه در عهد شاهزادگی تربیت کرده بود با خان جهان متحد گردید ولی در جنگی که به تاریخ غره بهمن ماه سال ۱۰۴۰ واقع شد از ضرب گلوله از پا درآمد و به دست فرمانده به نام بکرماجیت کشته شد. خان جهان با سکندر و بهلول آواره و سرگردان از قریه‌ای به قریه‌ای پناه می‌جست. اگرچه در چندجا با ارتشیان شاهجهان جنگ کرد و چون بختش یاور و مساعد نبود بنابراین در یک نبرد زورآزما با پسرش به نام عزیز و ایمل که سرلشکر او بود به تاریخ چهاردهم بهمن ماه سال ۱۰۴۰ کشته شد و سرش را از تن جدا کرده پیش شاهجهان شاه فرستادند این واقعه را کلیم در رباعی فوق متذکر گردید.

فردوسی طوسی در شاهنامه می‌فرماید:

۱. پادشاهنامه محمد امین قزوینی، نسخه خطی بخش تاریخ دانشگاه اسلامی علیگره، ص ۵۷۷، شماره رباعی ۵۹.

### به یک خانه گنجند ده پارسا به ملکی نگنجند دو پادشا

طبق این اصل همهٔ قدرتمندان در سرتاسر جهان توسعه طلب بوده‌اند و حالا هم همین طور هست. شاهجهان نیز مانند نیاکانش توسعه طلب بود و اگر نتوانست امیرنشینانی را که در جنوب هند بودند مطیع و منقاد دولت با اقتدار خود کند، از آن‌ها لااقل باج و خراج می‌گرفت که پیشکش نامیده می‌شد. در زمان وی در جنوب هند قطب‌المک، نظام‌المک و عادل‌شاه نسبت به دیگر امیرنشینان بیشتر قدرتمند بودند. علاوه بر این میان بومی‌ها مراته‌ها (Marhatta) همیشه برای تیموریان بابری هند باعث زحمت و آزار بودند. آن‌ها روی مرزهای مملکت تیموریان بابری هند تاخت و تاز آورده در قلمرو امیرنشینان مزبور پناه می‌بردند و آن‌ها این قدر قدرت و توانایی نداشتند که جلوی غارتگری این چپاولچیان را بگیرند. شاهجهان برای تسخیر امیرنشینان فوق‌الذکر لشکرکشی کرد. اگرچه نتوانست آن‌ها را از بین ببرد ولی بعضی از قلعه‌ها را که در تعداد چهل باب و واقع در کوه‌های دشوارگذار و میدان‌ها هموار بودند از ملاکان بزرگ گوندوانه و امیرنشینان دکن (جنوب هند) در مدت نه ما گرفت. چنان‌که کلیم این واقعه را در رباعی زیر بیان می‌نماید:

شاهها بخت کشور اقبال گرفت تیغت ز عدو ملک سر و مال گرفت  
چل قلعه به یک سال گرفتی که یکیش شاهان نتوانند به چل سال گرفت

شاهزاده خرّم که پس از جلوس بر تخت سلطنت لقب شاهجهان گرفت به امر فرمایش پدرش جهانگیر شاه سه زن گرفت. اوّلین ارجمندبانو بود که پس ازدواج لقب ممتازالزمانی یافت. مراسم ازدواج وی روز پنجشنبه شانزدهم فروردین ماه سال ۱۰۱۵ قمری انجام یافت. دومین همسرش دختر مظفرحسین صفوی بود. ازدواج با وی هفدهم آبان ماه سال ۱۰۱۹ قمری منعقدگردید. سومین زنش دختر شاهنوازخان فرزند عبدالرحیم خان‌خانان بود. ازدواج با وی در ماه مبارک رمضان سال هزارویست‌وشش هجری برگزارگردید. ولی میان همهٔ همسران، شاهجهان شاه ممتازالزمانی را بیشتر از دو همسر دیگر دوست می‌داشت و همیشه در سفر و حضر همراه او بود.

ولی متأسفانه عمرش زیاد وفا نکرد. زیرا به وقت وضع حمل از روز سه‌شنبه تا نیمه‌شب چهارشنبه سال هزاروچهل قمری زحمت درد زه کشیده به مجرد تولد

چهاردهمین فرزند که دختر بود به رحمت حق پیوست. رحلت این سوگلی شاهجهان شاه را فوق‌العاده زیاد متأثر کرد، چنان‌که شب و روز از درد فراق زارزار می‌گریست و این گریه و زاری باعث ضعف بینایی گردید. بنابراین او را وادار کرد که از عینک استفاده کند. کلیم این واقعه را در رباعی زیر چنان بیان نمود:

نه از گریه است ضعف چشم نه ز درد<sup>۱</sup> این پرده به روی کار، هجران آورد  
هرخانه که صاحبش سفر کرد از آن ناچار در آن غبار بنشیند و گرد

اگرچه دو رباعی دیگر در دیوان کلیم کاشانی آمده که در آنها وقایع مهمی بیان شده است و در کتابی به نام ارمغان ادبی<sup>۲</sup> به چاپ رسیده‌اند و خلاصه آنها در زیر مندرج می‌گردد:

پیش از این‌که شاهجهان شاه به تخت دولت برسد، در قلعه شهر آگره و همچنین در قلعه دارالسلطنه لاهور تالاری وجود نداشت که زیر آن اعیان و اشراف دولت پیش پادشاه حاضر و جمع شوند و از گرمای توان‌فرسای هند، باران شدید و تندباد این شبه‌قاره مصون بمانند. پس از رسیدن به تخت سلطنت (دو شنبه بیست و پنجم بهمن ماه/ هفتم جمادی‌الثانی شال ۱۰۳۷ قمری)، در نخستین سال از سوی این فرمانروا حکمی صادر شد که در جایی دولت‌سرای و وجود داشته باشد و همچنین در شهرهای آگره و لاهور تالاری بناکنند و این نوع بناها را وی «چهل‌ستون» نام گذاشت. زمانی که بنای چهل‌ستون شهر آگره به اتمام رسید (بیست‌وپنجم ذی‌الحجه سال ۱۰۳۷ قمری) شاهجهان شاه وارد آن شد و بدین مناسبت کلیم کاشانی رباعی زیر را در وصف این تالار سرود:

این تازه بنا که عرش همسایه اوست      رفعت حرفی ز رتبه پایه اوست  
باغی است که هرستون سبزش سروی      کاسایش خاص و عام در سایه اوست

۱. محمدامین قزوینی در اثر خود به نام پادشاهنامه مصرع اول را چنین بیان نموده‌است: «چشم نه ز گریه خیره گشت و نه ز درد» رجوع شود کپی نسخه خطی بخش تاریخ دانشگاه اسلامی علیگر، شماره صفحه ۴۴۵.

۲. ارمغان ادبی، پژوهش‌های ادبی در ادبیات فارسی هند مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار، شماره ۶۰، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۱۸۳ - ۱۸۷.

خانم دکتر عبّه ماریه کُخ (Ebba Maria Koch) دانشمند اتریشی متخصص هنر معماری عهد شاهجهان شاه معتقد است که طراحان در ساختن ستون‌های این نوع بناها از درخت سرو (که به عقیدهٔ زرتشتیان درخت بهشت است) مایه و توشه گرفته‌اند. وقتی که در دیوان کلیم به این رباعی رسیدم:

چون شاهجهان پادشه شیر شکار گردید به دولت پی نخجیر سوار  
روزی به تفنگ خاصگان چل آهو افکند و نیفکند به یک صید دو بار<sup>۱</sup>

متوجه شدم که گردآورنده گرامی‌مرتب از پیشینهٔ تاریخی این رباعی آگاهی در دست ندارد. این رباعی را محمدصالح کنبو در کتاب «عمل صالح» موسوم به «شاهجان‌نامه» چنین قید کرده است:

چون شاهجهان پادشه کشورگیر افکند به صیدگاه پالم نخجیر  
روزی به تفنگ خاصبان چل آهو افکند که نفکند به یک صید دو تیر<sup>۲</sup>

ولی همین رباعی را عبدالحمید لاهوری و همچنین محمدامین قزوینی چنین قید کرده‌اند:

چون شاهجهان پادشه شیر شکار افکند به پالم پی نخجیر گذار  
روزی به تفنگ خاصبان چل آهو افکند که نفکند به یک صید دوبار<sup>۳</sup>

دو کلمه هندی گردآورندهٔ محترم را دچار اشکال کرده است. یکی از آنها «پالم» است و دیگری «خاصبان»

**پالم:** اسم محلی است در جنوب شهر دهلی، تقریباً به فاصلهٔ ده کیلومتر از دروازهٔ دهلی (که اکنون در قلب شهر واقع است). در اینجا شکارگاهی بوده که دربارهٔ آن محمدامین قزوینی در پادشاهنامه چنین نوشته است: «و هشتم اسفندارمذ (سال ۱۰۴۳ ق) رایات جلال متوجه شکارگاه پالم که از شکارگاه‌های مقرر پادشاهی است

۱. دیوان کلیم کاشانی، شماره رباعی ۶۶، ص ۵۷۸.

۲. جلد اول، ص ۵۱۹، چاپ مجلس ترقی ادب، لاهور، ۱۹۶۷ م.

۳. به تصحیح کبیرالدین و عبدالرحیم، چاپ کلکته، ۱۸۶۷ م، ص ۷ و پادشاهنامه محمدامین قزوینی شماره برگ ۳۰۵؛ The British Library, Department O.M.P.B., shelf mark: Oriental, 173,

گردیده در عماراتی که آنجا به فرموده حضرت جنت مکانی (جهانگیر پادشاه) و حسب الامر آن حضرت (شاهجهان شاه) ساخته شده، نزول اجلال نمودند و چهار روز در آن مقام دل افروز به نشاط شکار اشتغال داشتند. از آن جمله یک روز غریب شکاری واقع شد و بندگان حضرت (شاهجهان شاه) به نفس نفیس از یک تفنگ خاصه که آن را «خاصبان» نام کرده‌اند، چهل آهوی سیاه شکار فرمودند که همه به تیر اول افتاد و افتادن هیچ یک محتاج به انداختن تیر دوم نشد و آن صید پادشاهانه باعث انبساط خاطر پادشاه صیدافکن شیرشکر گردید. اما در آن روز تردد بسیار کردند و این قسم شکاری در تواریخ خود دیده نشده که پادشاهانی بلکه هیچ آفریده در یک روز به دست خود چهل آهو به یک تفنگ زده باشد، و بندگان حضرت می فرمودند که تا حال یک روز در جگمیر (Jagmer) که از شکارگاه‌های مقرر حوالی دارالخلافة آگره بود) شانزده آهو به دست مبارک خود شکار کرده بودیم، بعد از آن که به نظر حضرت مکانی در آورده‌ایم، فرمودند که ما هرگز در یک روز زیاده از هژده آهو به تفنگ نزده‌ایم در این وقت طالبای کلیم این رباعی گفته به عرض مقدس رسانید و به احسان و تحسین نوازش یافت.

اکنون پالم محل فرودگاهی می باشد که به همین نام یعنی «فرودگاه پالم» معروف است و در دوران جنگ دوم جهانی ( ۱۹۴۵ - ۱۹۳۹ میلادی) ساخته شده و پیش از سال ۱۹۸۴ میلادی این فرودگاه یک فرودگاه بین‌المللی به شمار می رفت. اما اکنون ویژه پروازهای داخلی است.

**خاص بان یا خاصبان:** این اصطلاح پس از عجین شدن دو کلمه یکی عربی و دومین سانسکریت به وجود آمده است. تلفظ این کلمه مثل «نان» یا «ران» نیست، بلکه در این حرف «ن» کامپی موجود است که از هردو سوراخ بینی صدایش برمی آید. معنی این کلمه به اصطلاح امروزه پرتابه یا موشک کوچک (Rocket) است. چنان که در بالا گذشت شاهجهان شاه یکی از تفنگ‌های خود را «خاصبان» نام گذاشته بود.

عرفان و خداشناسی در هرذی روح موجود است. هرکسی که نسبت به عرفان علاقه دارد برای جلای باطن، صفای قلب و تزکیه نفس بر دست عارفی بالله بیعت می کند تا تحت هدایت و راهنمایی وی قطره وار به دریای حقیقت رسیده، به آن پیوندد. عرفان الهی که ایرانیان آن را تصوّف نامیده‌اند مایه و توشه سرشت آنها است. نه تنها

این بلکه هرآریانزادی در هرجایی که در دنیا می‌باشد تا حدی اول صوفی است و بعداً پیرو دینی، مذهبی و کیشی. مسلمین در سرتاسر شبه‌قارهٔ هند شرکت‌کردن در محافل سماع را جزء فریضهٔ دینی می‌دانند و با کمال خضوع و خشوع حمد باری‌تعالی، نعت حضرت محمد مصطفی و ابیات در منقبت علی مرتضی را می‌شنوند. بعضی از آنها به حالت وجد و حال هم می‌آیند.

شاهجهان هم از این اصل مستثنی نبود. او این عقیده را هم در دل می‌داشت که دارای قوهٔ معنوی است. چون پسرش اورنگ‌زیب قلعهٔ اکبرآباد را محاصره نمود و خواست که پدرش خود را تسلیم کند. شاهجهان شاه چون چاره‌ای جز این ندید که قلعه را به ارتشانش واگذارد، نامه‌ای به صورت فرمان به پسرش نوشت و در آن متذکر شد «اکنون که ما به توفیق عنایت یزدانی از سلطنت صوری در گذشته بادشاهی معنوی اختیار نموده‌ایم...»<sup>۱</sup>.

در اینجا این نکته را هم نباید نادیده گرفت که تیموریان باری هند معاصر صفویان ایران بودند و این زمانی است که نهضت تصوف در ایران بر اوج رسیده بود. در همین اوان همایون شاه (۹۳۳-۹۶۳ هجری) از شیرشاه سوری ((۹۴۶-۹۵۱ هجری) شکست خورده به ایران پناهنده شد و از شاه طهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ هجری) کمک گرفته دومرتبه تخت سلطنت هند را به دست آورد. پس از غلبه و استیلا یافتن، امرای ایرانی، فرهنگ ایران‌زمین را در این کشور فروغ و رواج داده فرمانروایان را هم تحت نفوذ خود قرار دادند. میان تمام آداب و سنن مربوط به فرهنگ ایران‌زمین نهضت تصوف بیش از ادب و هنر نفوذ و رواج پیدا کرد. بدین سبب شاهجهان شاه در ذهن خود این عقیده را پروراند که علاوه بر قدرت مادی دارای قوهٔ معنوی هم هست. آنچه محمدصالح کنبو در شاهجهان‌نامه نوشته کلیم هم آن را تأیید می‌کند. چنان‌که از ابیات زیر هویدا است؛ و آنها در ضمن تاریخی سروده شده که پس از تکمیل بنایی در کشمیر به فرمودهٔ شاهجهان شاه برپاگردید و در سال ۱۰۵۲ ق. به اتمام رسید.

صاحب عالم آن فرشته خصال که تش جسم دهر را جان است

۱. عمل صالح الموسوم به شاهجهان‌نامه، چاپ مجلس ترقی ادب، لاهور، ۱۹۷۲، جلد سوم، ص ۲۳۵.

با وجود شکوه دارایی	در تواضع فرید دوران است
میزبان است اگرچه عالم را	بر سر خوان فقر مهمان است
فقر را قدردان به جز او نیست	لیک فقری که فخر مردان است
هست درویش بی‌نوا بر او	کعبه‌ای کز لباس عریان است
مرشد خانقاه تجرید است	عالمش گرچه زیر فرمان است
دل آگاهش و علایق دهر	آن یکی آتش، این نیستان است
با یک‌اندیشی‌اش بود یک‌نقش	هرچه در کارگاه امکان است
دو لبش چون زبان یکی گردد	چو به توحید گوهرافشان است
نقش گلزار خرّمی بیند	این به نور چراغ عرفان است
نزد بینایی بصیرت او	ذره خورشید و قطره عمان است
نزد حق‌بینی‌اش ز هرذره	مور را حشمت سلیمان است

کلیم به مناسبت سال تولد شاهزادگان، شاهزاده خانم‌ها، برگزار شدن مراسم ازدواج شاهزاده‌ها و یا روز رحلت کسی از آنها، وقایع مهمی مانند پیروزی بر دشمن، سالگرد جشن وزن، بناگردیدن کاخ دولتی و ... تاریخ‌ها می‌سرود. بدین سبب وی تاریخ مراسم زناشویی شاهزاده اورنگ‌زیب که شب سه‌شنبه سی‌ام اردی‌بهشت مطابق بیست‌وسوم ذی‌حجه سال هزار و چهل و شش برگزار گردید را سرود که در زیر قید می‌گردد:

جهان کرده سامان بزم نشاطی	که گلبانگ عیشش به گردون رسیده
قران کرده سعدین و زین‌سان قرانی	فرح‌خیز و پریمن دوران ندیده
ز پیوند این گلبن باغ دولت	زمانه گل عیش جاوید چیده
فلک‌رتبه اورنگ‌زیب آنکه ایزد	سزاوار تأیید غیبش دیده
به ملکی که اقبال او رونهاد	ظفر پیش از آوازه آنجا رسیده
نهال برومند بستان دولت	که اقبال در سایه‌اش آرمیده
خرد بهر تاریخ تزویج گفتا	دوگوهر به یک عقد، دوران کشیده

همین تاریخ ازدواج را محمدصالح کنبو چنین بیان کرده است<sup>۱</sup>:  
 جهان کرده سامان بزم نشاطی      که گلبانگ عیشش به گردون رسیده  
 قران کرده سعدین دولت به نحوی      کز آن سان قران چشم عالم ندیده  
 فلکرتبه اورنگ‌زین آنکه بختش      سرافراز تأیید جاوید دیده  
 نهال برومند شاهی که دولت      چو اقبال در سایه‌اش آرمیده  
 خرد گفت تاریخ جشن زفافش      دو گوهر به یک عقد، دوران کشیده

۱۰۴۲

فرق بین هردو تاریخ در اینجا قابل توجه است.

### توضیح بعضی از واژه‌ها

**سالگره:** میان زرتشتیان مرسوم بود هر وقت بچه‌ای به دنیا می‌آمد، چاله‌ای در زمین درست کرده در آن خمی می‌نهادند و در برابر آن تیرکی نصب کرده ریسمانی می‌بستند و هر سال چون فصل انگور می‌رسید مقداری از این میوه در خم می‌ریختند و گرهی به ریسمانی که در آنجا نصب بود می‌بستند. از این طریق معلوم می‌شد که فرزندشان چندساله شده‌است و بدان مناسبت جشنی هم می‌گرفتند که جشن سالگره نامیده می‌شد. (معادل فارسی امروزه سالگرد است). این سنت را تیموریان باری همراه خود به هند آوردند و فرمانروا را در سالی دو مرتبه یعنی یکبار مطابق سال قمری و بار دیگر موافق سال شمسی در ترازو نهاده با سکه‌های طلا و دیگر اجناس گران‌قیمت توزین می‌کردند و پولی برابر این اشیا در خزانهٔ جداگانه‌ای برای خیرات می‌گذاشتند و هر وقت احتیاج و نیاز به آن می‌شد میان حاجتمندان و بی‌نوایان پخش می‌کردند. کلیم چندین قصیده در وصف چنین جشنی سروده. چند بیت از آنها در زیر قید می‌گردد:

ز جشن سالگره همچو ریسمان گوهر      به عید غوطه خورد رشتهٔ سنین و شهور<sup>۲</sup>  
 ز عید وزن به سالی عیان شود دو بهار      که جنت ارم از شرم آن شود مستور  
 سعادت‌ی که ترازو ز وزن شاه اندوخت      ز ابر کلهٔ او بر جهان بیارد نور

۱. عمل صالح، جلد دوم، ۱۹۷۶ م، ص ۲۰۴.

۲. دیوان کلیم کاشانی، ص ۳۷۷.

در جای دیگر می‌گوید:

عید وزن آمد که باز آرایش دنیا کند  
و از شرف میزان به گردون خود نمایی‌ها کند<sup>۱</sup>  
دُرنبدد در صدف چون شبنم اندر جیبِ گل  
روزگار از بس گره از کار دلها وا کند  
می‌رود تا زنده‌رود از هند گلبانگ سرود  
عید می‌باید چنین مهمانی دنیا کند  
در ترازوی خرد چون عشرت این عید نیست  
آسمان عیش دوعالم را اگر یک‌جا کند  
آنقدر گوهر به کان آفرینش از کجاست  
کآورد ایام و با شاهجهان همتا کند  
حیرتی دارم ز عید وزن چون سالی دوبار  
دهر، ترتیب چنین جشنی جهان‌آرا کند<sup>۲</sup>  
پتانی: زنی از تیرهٔ پختونها. در هند اصطلاح پتان (Pathan) به یک نفر از طایفهٔ  
افغانان اطلاق می‌گردد.

**چهل (Chohl):** (به وزن کحل) واژهٔ هندی به معنی خوشمزگی و متلک است.

**چهل پتانی:** فرض کنید زنی است که سنش از چهل سال تجاوز کرده. اگرچه زنی  
آزاد نیست ولی بازهم وقتی که راه می‌رود با جوان‌کها شوخی می‌کند. اگر کسی  
به طرف او متوجه نمی‌شود به او تنه می‌زند. چنان‌که کلیم در مثنوی که تحت عنوان  
«تعریف اکبرآباد و باغ جهان‌آرا» سروده می‌گوید:

بتان راجپوت و شیخ زاده      شکیب عاشقان بر باد داده  
همه افغان به سر عاشق نظاره      به دستی زلف و در دستی کتاره  
غرور حسن با چهل پتانی      چو گردد جمع نتوان زندگانی

کتاره: خنجری است شبیه نیام (غلاف) تمر هندی.

در همین ضمن واژهٔ «دوبی» آمده است که توضیح آن روی حاشیه داده شده است.

ز حسن شستهٔ دوبی چه گویم      از آن بی‌پرده محبوبی چه گویم

تلفظ این واژه Dhobi (دال: به های دمشی) است. معمولاً زن‌هایی که کار

رخت‌شویی انجام می‌دهند حجاب نمی‌کنند.

دریا: این واژه در هند برای رودخانه به کار می‌رود.

۱. دیوان کلیم کاشانی، ص ۳۷۹ و ۳۷۸.

۲. همان، ص ۴۴۶.

به دریا جمله دره‌هایش گشاده      تماشایی در او چشم آب داده  
 دو جانب شهر و دریا در میانه      کنار بحر بحر بی کرانه<sup>۱</sup>

کشتی: در سر تا سر هند برای قایق به کار می‌رود.

ز کشتی پل به روی آب بنگر      به سان کهکشان از چرخ اخضر  
 ز کشتی‌ها که هر جانب روان است      به دریا بیشتر از شهر خانه است  
 ز کشتی‌های گردون سیر پرگار      بناها بر سر کار است بسیار<sup>۲</sup>

چَمَبَه / چَمَبَه (Plumaria) نوعی از گل‌های خوشبوی گرمسیری است.

مگو نرگس به خوبی چشم باغ است      که گر چشم است او چنبه چراغ است  
 چه چنبه شعله‌ور شمعی است بی‌دود      که آتش می‌زند در خرمن عود  
 نهالش چون به گلشن قد برافراشت      ز سر قمری هوای سر بگذاشت  
 گلی چون چنبه از وی می‌توان چید      چه خیر از سرو بی برمی‌توان دید  
 به صورت چون گل خورشید زردست      ولی گل را ز خجالت سرخ کردست

مولسری: (Mimusops/Molseri) هم گل خوشبو گرمسیری است. این واژه در تمام فرهنگ‌های معتبر زبان اردو مانند فیروزاللغات<sup>۳</sup>، A Dictionary Of Urdu Classical Hindi and English<sup>۴</sup> که فرهنگ سه‌زبان است و فرهنگ دوزبانه The Standard Dictionary<sup>۵</sup> به همین صورت مندرج است. بنابراین بولسری (Bolseri) که تلفظ زبان عامیانه بوده، ساخته و پرداختهٔ ذهن صاحب غیاث‌اللغات است، چه شاعر نامور و نامدار میرزا اسدالله خان متخلص به غالب، معروف به غالب دهلوی این کتاب را اصلاً معتبر نمی‌داند. ابیاتی که کلیم در وصف این گل سروده در زیر قید می‌گردند:

ز موزونان نظر در یوزه دارم      که وصف مولسری را می‌نگارم  
 گلش چون چشم ترکان تنگ‌خانه      برای مرغ نکهت آشیانه است

۱. ص ۴۴۸.

۲. ص ۴۴۸.

۳. مؤلفه الحاج فیروزالدین، چاپ لاهور، ۱۹۷۸ م، ص ۱۱۴۶، ستون دوم.

۴. تألیف John T. Plate چاپ اردو آکادمی، دهلی، ۲۰۰۰ م، ص ۱۰۹۳، ستون دوم.

۵. تألیف پروفیسور بشیر احمد قریشی، چاپ متابستان لاهور، ص ۶۲۲، ستون اول.

ز چشم بد بود این چشم مستور      که بویش رفته چون تیر نظر دور  
از این گل رشته چون زینت پذیرد      گهر را بعد ازین در بر نگیرد  
چو محبوبان سر و بر را نوازند      از آن گه طره گاهی تار سازند<sup>۱</sup>

کیوره<sup>۲</sup>: (Pandanus) نوعی از نباتات که گلش بسیار خوشبو است و عصاره‌اش چندین مصرف دارد، وقتی که برای مهمانانی بزرگ قرمه در دیگ بزرگی درست می‌کنند و در آخر چون غذا دم‌کشید عصاره‌اش را در دیگ می‌ریزند تا غذا خوشبو گردد. موقعی که مسلمین جنازه‌ای را برای دفن کردن به گورستان می‌برند، مرده را در قبر خوابانده درش را از تخته‌های چوب یا سنگ پوشانده بطریقی از این عرق که همراه می‌برند در قبر می‌ریزند.

پان<sup>۳</sup>: برگگی است که آن را در مناطق مرطوب شبه‌قاره به عنوان آجیل استفاده می‌کنند. روی این برگ خمیر پوست درخت مغیلان و اندکی خمیر آهک مالیده چند دانه هیل و دانه‌های خرد کرده فوفل ریخته پیچه‌ای (مانند پیچه‌ای که در قدیم عطاری‌ها در کاغذ دواها گذاشته می‌ساختند) درست می‌کنند که آن را بیره<sup>۴</sup> می‌نامند. وقتی که پسری تازه عاشق به دختر دوستش پان تعارف می‌کند از پان فروش تقاضا می‌کند که چند قطره از عصاره کیوره روی پیچه بپاشد. چنان‌که کلیم می‌گوید:

برای شاهدان این گلستان      به دست کیوره بین بیره پان  
چو پانی دست صنعش بیره بسته      دماغ از نکهتش در گل نشسته  
میان جمله گل‌ها سرفرازست      زبان برگ او بر گل درازست

کدهل/کتهل<sup>۵</sup> (Jack fruit/Arto carpus) نوعی از میوه‌های گرمسیری است. درباره

۱. دیوان کلیم کاشانی، ص ۴۵۱.

۲. Kevra (به رای کامی).

۳. برای تفصیل این برگ ملاحظه شود مقاله‌ای که تحت عنوان «یک تحقیق کوتاه» در کتابی به نام ارمغان ادبی چاپ گردید که در موقوفات دکتر محمود افشار، در شماره ۶۰، چاپ اول ۱۳۷۶، ص ۲۴۵، به چاپ رسید.

۴. Bira به رای کامی.

۵. Kathal/Kadhhal (به دال کامی دمشی) / (به تای کانی دمشی). برای کیوره، پان و کدهل ملاحظه شود صفحه ۴۵۱.

درخت این میوه کلیم چنین می گوید:

گل گدهل نفهمیده است موسم شکفته چون رخ یار است دائم

**نیم (Margosa):** نوعی از درخت گرمسیری است. برگش در بلندی بیش از انگشت شهادت نیست و مثل خنجر نوک تیز می ماند. گویند ذکریای نبی از برگ این درخت الهام گرفته ارّه درست کرد. میوه اش در اندازه و شکل مانند پشگل است. نرسیده اش سبز است و وقتی که رسید زرد رنگ می گردد. گوشتش مصفای خون است. در فصل تابستان وقتی که هوا دم می کند، مردم دهستان پوست آن را خیس کرده روی سنگ می ساینند و خمیرش را روی دمل ها و جوش ها می مالند و از آن به عنوان مرهم استفاده می کنند.

**چرخ:** دایره ای است که از میله آهنی که قطرش بیش از یک سانتی متر نیست. در داخل آن مانند صلیب میله هایی که به کلفتی به همین اندازه است به وسیله جوشکاری می چسبانند و در مرکز این دایره روی صلیب دسته ای نیز می گذارند. دور این دایره پارچه های نخی زنگوله مانند می بندند. آنها را در روغن مشعل خیس کرده آنها را آتش زده می چرخانند. چون فیل و حیوانات درنده مثل شیر از آتش وحشت می کنند، لذا پس از دیدن آتش از جای خود فرار می کنند. در قدیم وقتی که در جنگ از شمشیر و نیزه استفاده می کردند این نوع دایره (چرخ) هم به کار می رفت.

**برچه:** نیزه ای است تقریباً به اندازه یک متر. نوکش مثل برگ پرتغال پهن و آخر سرش مانند دگمه یا زنگوله گرد می باشد.

شاهجهان شاه هرروز نزدیک به طلوع آفتاب در دریچه ای می نشست که رو به مغرب بازمی شد تا هندوانی که دیدن صورت شاه را صبح زود مبارک می دانستند از زیارتش مشرف شده پی کار خود بروند. شاهجهان شاه پس از معاینه رژه روی سران لشکر و ارتشیان مشغول تماشا کردن جنگ فیلان می شد و فیلان مست را در میدانی که رو به روی تالاری که به نام «خاص و عام» مشهور بود، و تا کنون به همین اسم معروف است، می آوردند. عجب شور و غوغای مردم در آنجا به پا می شد و این جنگ غیر از روز دوشنبه که در آن روز او بر تخت سلطنت جلوس کرده بود و روز چهارشنبه که روز رحلت همسرش ارجمند بانو ملقب به ممتاز محل بود این برنامه ادامه می داشت.

به تاریخ هژدهم خرداد<sup>۱</sup> ماه سال ۱۰۴۲ق. شاهجهان شاه با پسرش اورنگ‌زیب و شاهزاده‌های دیگر و امرای دربار مشغول تماشاکردن جنگ فیلان مست به نام سدگر (Sadhgar) و صورت سُنَدَر بود. اگرچه فیلبانان سعی کردند به وسیله گردش چرخشی آتش‌فشان و آب‌پاشی بر آنها هردو را از یکدیگر جدا کنند ولی سودی نبخشید. قضا را سدگر در عین حالت مستی به طرف شاهزاده اورنگ‌زیب حمله برد. وقتی که فیل نزدیک شاهزاده رسید وی روی سرش برچه (سنان) را چنان محکم زد که نوکش تقریباً به اندازه چهار بند انگشت در کله‌اش فرو رفت. این منظره را کلیم چنین بیان می‌کند:

شهنشاه آفاق، شاه جهان	فلک‌رتبه، ثانی صاحب قران <sup>۲</sup>
سران سپاه و وجوه حشم	فتادند در سجده بر روی هم
خلایق چو بعد از زمین‌بوس شاه	گرفتند در خورد خود جایگاه
گهی از نظر فوج لشکر گذشت	گهی کوه‌پیکر تکاور گذشت
به فیلان جنگی چو نوبت رسید	در آن عرصه آمد قیامت پدید
فتادند فیلان جنگی به هم	پی جنگ، خرطوم‌ها شد بلند
زدند آنچنان کله بر یکدیگر	که شیر از صدایش بیازد جگر
دو ابر سیه درهم آویختند	چو باران همه خون هم ریختند
چو شد سد راه تماشا غبار	بفرمود شاهنشاه کامگار
که شهزاده‌های فلک احتشام	بر آیند بر توسن خوش خرام
ز قصر شرف سوی میدان روند	به نظاره جنگ فیلان روند
دوید از قضا ز آن دو فیل مهیب	یکی سوی شهزاده اورنگ‌زیب
به خشمی که پیش آیدش کوه اگر	دگر تا قیامت نبدد کمر
چو چرخ که چرخ آمدی گر فرو	نگرداندی‌اش از ره کینه رو
صف چاره خلق درهم درید	به شهزاده شیرصورت رسید
به مردی ز جا یک سر مو نشد	ز راه چنین سیل یک سو نشد

۱. پادشاهنامه، محمد امین قزوینی، نسخه خطی کتابخانه برتیش، شماره برگ ۲۷۳ ب.

۲. در اینجا منظور از صاحبقران تیمور مؤسس خاندان تیموریان بآری هند است.

ز پیشش عنان تکاور نتافت      ز بردستی آسمان برنتافت  
 به چشم جهان دهر تاریک شد      به خورشید آن ابر نزدیک شد  
 چو زین بیشتر صبر را جا نبود      در آویخت مانند آتش به دود  
 یکی برچه‌ای برق‌سان تافته      نظر از رگ غیرتش یافته  
 ز قدرت چنان زد به پیشانی‌اش      که جست از قفا برق رخسانی‌اش  
 ز بس برچه در کله‌اش شد نهان      سرش گشت فانوس شمع سنان  
 از آن رخنه کز برچه شد در سرش      برون رفت مستی که بُد در سرش

در همان روز شاهزادهٔ نامبرده را از خطاب «بهادری» و خلعت خاص نواختند و چون جشن وزن قمری وی به تاریخ اوّل خرداد ماه سال هزار و چهل و دو برگزار گردید او را در تالار «خاص و عام» با طلای ناب سنجیدند و پنج هزار سکهٔ طلا که برابر وزن او شد میان حاجتمدان پخش گردید.

کلیم در وصف کشمیر مثنوی تحت عنوان «در تعریف کشمیر» سروده که با بیت زیر شروع می‌شود<sup>۱</sup>:

دگر بخت از در یاری درآمد      به شهرستان عیشم رهبر آمد  
 و مقطّعش این است<sup>۲</sup>:

کند در یوزه کوه پیر پیخال      ز چتر دولتش رفعت همه سال

پیر پیخال یکی از کوه‌های معروف کشمیر است که اشتاباً پیر پیخال مرقوم گردید.

قدسی مشهدی در مثنوی که از در وصف کشمیر سروده دربارهٔ این کوه چنین می‌گوید:

معاذ الله ز کوه پیر پیخال      که مثلش دیده کم، چرخ کهن سال<sup>۳</sup>

این بود چند نکته که این بنده بی‌بضاعت صلاح در این امر دانستم که خدمت دوستداران کلیم کاشانی عرض نمایم.

۱. ص ۴۷۹.

۲. ص ۴۸۶.

۳. دیوان حاجی محمدجان قدسی مشهدی، با مقدمه و تصحیح محمد قهرمان، از انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۷۵، ص ۷۸۰، بیت چهارم.